



تصویریکی از مدرسی که خانم شیردل مدیر آن بود

مریم شیردل بعد از ۳۰ سال خدمت یکی از شاگردانش را هرگز فراموش نمی‌کند

عاقبت دانش آموز مدرسه شبانه روزی

صندوق
خاطرات

دختر بچه خوابگاه را به هم ریخته است؛ به خوابگاه رفتم و دیدم سرپرست خوابگاه، دخترک را به دلیل اینکه دعوا راه انداخته است، بیرون کرده و به داخل حیاط فرستاده و او هم مثل ابر بهار اشک می‌ریزد.

درد دل مریم خانم غوغایی بود. نمی‌توانست اشک‌های او را ببیند؛ بغلش کردم تا آرام بگیرد، سپس او را به داخل اتاقش بردم و با سرپرست هم برخورد کردم که حق ندارد بچه‌ها را بیرون کند. خواهر بزرگ‌تر مرتب به مدرسه سر می‌زد تا اینکه او را خرسال سوم راهنمایی با جعبه‌ای شیرینی آمد و خبر داد با مدیر شرکتی که در آن مشغول به کار است، ازدواج کرده و می‌خواهد خواهرش را ببرد و همراه همسرش به تهران بروند.

○ حس مادری

مریم خانم تا سه سال پیش دیگر خبری از آن دخترک نداشت تا اینکه یک روز عصر تلفن همراهش زنگ خورد؛ همان دختر بود که شماره من را به زحمت توانسته بود پیدا کند. گفت که پای سفره عقد است و به همسرش گفته مادری در مشهد دارد که باید رضایت بدهد تا او بله را بگوید. دختر روز بعد دوباره تماس گرفت و گفت در رشته تربیت بدنی درس خوانده و مدال‌های زیادی در رشته‌های رزمی کسب کرده است. این ارتباط از همان موقع ادامه داشت و همین چند هفته پیش با خبر شد که دانش‌آموزش، داور بین‌المللی در یکی از رشته‌های رزمی شده است.

مریم خانم، دختر بچه بیرون را صدا کرد؛ دخترک ریزنقشی بود که غم در چشمانش موج می‌زد. حق هم داشت برای دختری یازده ساله یک باره شرایط بسیار بدی پیش آمده بود.

○ اشک‌هایی مثل ابر بهار

خواهر بزرگ تصمیم گرفت دختر تمام هفته را در مدرسه باشد و اگر خانواده خوبی برای سرپرستی اش پیدا شد، او را معرفی کنند. مریم می‌گوید: اتفاقاً یکی از خیران مدرسه می‌خواست او را به سرپرستی بگیرد ولی من چون احساس می‌کردم خواهر بزرگ‌تر تمام تلاشش را می‌کند تا برگردد و خواهرش را ببرد، موافقت نکردم. یک شب از خوابگاه با مریم خانم تماس گرفتند و گفتند که این



نجمه موسوی زاده مریم شیردل سی سال از عمرش را با معلم بوده است یا مدیر؛ سال‌هایی که تجربه‌های زیادی را برای مریم شیردل، ساکن محله شهید بهشتی، رقم زده است. در این میان یک شاگرد پر رنگ‌تر از بقیه در ذهنش مانده است؛ دختری که ناگهان سرپرستانش را از دست داد و به ناچار به مدرسه شبانه روزی حاج رضامقدم پا گذاشت. شیردل آن زمان مدیریت مدرسه را بر عهده داشت.

○ مصائب ورشستگی پدر

مریم خانم هنوز هم با جزئیات بیست سال پیش را به خاطر می‌آورد؛ روزی که دختری جوان، خواهر کوچکش را برای ثبت نام به مدرسه آورده بود. او تعریف می‌کند: خواهر کوچکش را پشت در اتاق دفتر گذاشته بود و خودش آرام داستان زندگی‌اش را تعریف می‌کرد. آن‌ها از خانواده‌های متمول مشهد بودند و پدرشان تازه ورشکسته شده بود. او به یاد دارد که دختر جوان با بغض تعریف می‌کرد که پدرش به همین دلیل سخته کرده و به رحمت خدا رفته است. هنوز از فوت پدرشان یک ماهی نگذشته بود که طلبکاران با حکم توقیف اموال به سراغشان آمدند و کشمکش‌های آن‌ها باعث شده بود مادرشان هم دق کند.

مریم خانم تعریف می‌کند: دختر بزرگ‌تر که دانشجوی پزشکی بود، دانشگاه را رها کرده بود تا از خواهرش مراقبت کند. اما هنوز کار مناسبی پیدا نکرده بود؛ بنابراین وسط سال تحصیلی آمده بود خواهرش را در مقطع اول راهنمایی ثبت نام کند تا هم درس بخواند و هم سرپناه داشته باشد.

زهرا علیپور، رزمی کار موفق محله طرق، روی داوری متمرکز شده است

تغییر مسیر پس از آسیب دیدگی

سال ۱۴۰۲ شرکت کردم. در یکی از مبارزه‌ها، حریف پاکستانی ام ضربات سنگینی به بدنم وارد کرد و همین ضربات باعث آسیب دیدگی لگنم شد. پزشک تیم توصیه کرد ادامه ندهم و گفت ممکن است آسیب بیشتر شود. از همان جا راهی بیمارستان شدم و از آن زمان تا کنون درگیر درمان هستم.

○ با وجود آسیب، باز هم قصد داری در این رشته ادامه بدهی؟

پزشکم گفته نباید تمرینات سخت داشته باشم؛ به همین دلیل تمرین سبک انجام می‌دهم تا آمادگی جسمانی‌ام حفظ شود. در این دو سال خیلی از مسابقات را از دست داده‌ام. اما هنوز به رشته‌ام علاقه دارم. امیدوارم بعد از درمان کامل، بتوانم دوباره به این مسیر برگردم و برای شهر و کشورم مسابقه بدهم.

○ می‌خواهی مسابقه هم بدهی؟

اگرچه فعلاً نمی‌توانم مسابقه بدهم، به سالن رقابت‌ها می‌روم و دوستانم را راهنمایی می‌کنم. از موفقیت آن‌ها خوشحال می‌شوم، اما اینکه کنار زمین هستم و نمی‌توانم خودم مسابقه بدهم، ناراحت می‌کند.

○ برای آینده چه برنامه‌ای داری؟

به دلیل آسیب دیدگی، فعلاً تمرکز من بیشتر بر داوری است و فکر می‌کنم داوری هم به اندازه مسابقه دادن هیجان دارد. در حوزه تحصیلی هم تصمیم دارم در کنکور زبان شرکت کنم و در آینده معلم شوم، چون به بچه‌ها علاقه زیادی دارم.



○ اولین مسابقه‌ای که شرکت کردی، چه حسی داشت؟

حدود سه ماه از شروع تمریناتم گذشته بود که فراخوان مسابقات نونهالان استان اعلام شد. با وجود استرس زیادی که داشتم، ثبت نام کردم. بعد از آخرین مسابقه گفتند تابلو نتایج دچار مشکل شده است و داوران اعلام کردند که نتیجه نهایی طی چند روز آینده مشخص خواهد شد. دو روز بعد با من تماس گرفتند و گفتند مقام سوم استان را گرفته‌ام. باورم نمی‌شد. شوکه شده بودم و خانواده‌ام خیلی خوشحال بودند.

○ چطور آسیب دیدی؟

در مسابقات بین‌المللی هشتمین جام خورشید



سمیرا منشادی | زهرا علیپور بیشتر رشته‌های رزمی را امتحان کرد. اما هنگامی که در ده سالگی، کاراته سبک وادو کای را تجربه کرد، متوجه شد این همان رشته‌ای است که با روحیه و توانایی‌هایش سازگار است. زهرا هفده ساله و متولد و بزرگ شده محله طرق است و اکنون دان یک وادو کای را دارد. او در سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۲ موفق به کسب مقام‌های دوم و سوم کشوری و همچنین مقام‌های اول تا سوم استانی این رشته شد و علاوه بر این، دوره‌های مقدّماتی داوری را گذرانده است. زهرا سال ۱۴۰۲ در جریان یکی از مسابقات دچار آسیب دیدگی شد و مدتی از میادین دور ماند. اما اکنون دوباره تمرین را از سر گرفته است تا بتواند بار دیگر برای شهر و کشورش افتخار بیافریند.

○ چطور به این رشته علاقه مند شدی؟

از دوران کودکی، مسابقات بانوان رزمی کار تیم ملی را در تلویزیون تماشا می‌کردم و این موضوع باعث شد کم‌کم به کاراته علاقه مند شوم. بعد درباره رشته‌های رزمی تحقیق کردم و فهمیدم میزان آسیب دیدگی در کاراته کمتر از سایر رشته‌هاست. و از نظر روحی نیز با من سازگاری بیشتری دارد. همین شد که تصمیم گرفتم آن را به صورت جدی دنبال کنم.